

خواستم حق متن را ادا کنم

نظریه‌های جدید در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی می‌رود تا به تدریج تحوли را در نگاه ما به فرهنگ و فهم آن پدید آورد.



نظریه‌های جدید در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی می‌رود تا به تدریج تحوли را در نگاه ما به فرهنگ و فهم آن پدید آورد. گواه این مسئله، انبوهی نگارش مقاله‌ها و کتاب‌ها و نیز پردازش نظریه‌هایی است که از پیوند میان این نظریه‌ها و داده‌های فرهنگی حاصل آمده‌اند. بی‌گمان صرف نگارش یا تدوین و تصویب نظریه‌ها توسط کرسی‌های رایج نظریه‌پردازی نباید مانع از نگاه نقادانه و ژرف‌کاو منتقدان بشود.

در این میان #171 شبکه معرفت دینی» که اخیراً از سوی کرسی نظریه‌پردازی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی عنوان نظریه را بر خود گرفته، با نگاهی شبکه‌ای به معرفت دینی می‌نگرد. در این شبکه با 2 نوع معارف مواجهیم؛ یک دسته معارفی هستند که در مرز این شبکه قرار دارند و از نصوص دینی به دست آمده‌اند و در واقع آن (شبکه) را محدود می‌سازند و دیگر معارفی که درون شبکه قرار دارند و به عنوان یک کل با مرزها سازگارند و می‌توانند در معرفت دینی راهگشای مسائل باشند.

مطلب حاضر، گفت‌وگویی است با دکتر علیرضا قائمی‌نیا، واضع این نظریه. لازم به یادآوری است که دکتر قائمی‌نیا سال‌هاست که با اتکا به مبانی زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و معناشناسی شناختی به بررسی و تحلیل قرآن و معارف دینی می‌پردازد و اخیراً هم کتاب #171 «بیولوژی نص» از وی به بازار کتاب آمده است.

شما واضع نظریه #171 «شبکه معرفت دینی» هستید. نخستین پرسشی که پیش می‌آید، این است که چرا معرفت دینی را باید شبکه‌ای دید و نه طور دیگر؟ برای روشن شدن ابعاد مسئله به نظرم بهتر است اول به پیش‌فرض‌ها و مولفه‌های شکل‌دهنده این نظریه بپردازید.

پرسش اصلی‌ای که این نظریه می‌خواهد پاسخ گوید این است که معرفت دینی چه ساختاری دارد. بحث از ساختار معرفت یکی از مباحث معرفت‌شناسی معاصر است.

دیدگاه‌های بسیار متنوعی در این خصوص ارائه شده است. شاید بتوانیم 3 دیدگاه کلان را در دنیای معاصر نام ببریم؛ 1- مبنای گرای که قائل به آن است که معارف دو دسته‌اند؛ الف) معارف پایه ب) معارف غیرپایه که بر معارف پایه استوارند. 2- انسجام‌گرایی که قائل است به اینکه همه معارف بشری کل منسجمی را تشکیل می‌دهند؛ کلی که اجزایش با هم سازگارند. 3- کل‌گرایی که معرفت را به صورت یک کل می‌بیند.

این کل مرزهایی دارد که نمی‌تواند از آن خارج شود و در واقع در مرزهایش مبنای گراست اما در درون شبکه انسجام‌گراست؛ یعنی دیدگاهی است که هر دو نظریه، مبنای گرای و انسجام‌گرایی را با یکدیگر تلفیق می‌کند. در معرفت دینی اسلامی این پرسش به طور واضح مطرح نشده است اما در میان مسیحیان از قرون وسطی به این طرف این پرسش پیوسته مطرح بوده که معرفت دینی چه ساختاری دارد. در قرون وسطی، به‌ویژه کاتولیک‌ها بیشتر مبنای گرا بودند و معتقد بودند که معارف دینی باید به متون دینی بازگردد و گزاره‌هایی که از متون دینی گرفته می‌شوند، پایه‌اند و دیگر معارف باید بر آنها استوار شوند.

بعدها مبنای گرای تجربی مطرح شد که در الهیات پروتستان بود. پروتستان‌ها بر این نظر بودند که معارفی که از تجربه دینی گرفته می‌شود، پایه است و بقیه معارف باید بر آنها مبتنی شوند، و سرانجام در قرن بیستم در الهیات پسالیبرال کل‌گرایی تجربی مطرح شد. در این دیدگاه این مسئله مطرح است که معرفت دینی کلی را تشکیل می‌دهد و این کل مرزهایی دارد که از تجربه دینی گرفته شده است. به هر صورت، چه مبنای گرای، چه انسجام‌گرایی و چه کل‌گرایی به عنوان نظریه‌ای در باب معرفت پذیرفته شود، مسئله معرفت‌دینی، مسئله‌ای متفاوت است؛ زیرا برای خودش شرایطی دارد. از همه اینها گذشته معرفت دینی در اسلام شکل ویژه‌ای دارد. دیدگاهی که من پذیرفتم این بود که نمی‌توان مبنای گرای را به مثابه معرفت دینی در اسلام پذیرفت؛ زیرا معرفت دینی خیلی گسترده است و مبنای گرای قادر به تبیین آن نیست.

آنها هم نمی‌گویند که جزئیات را می‌توان براساس یک اصل (توحید) تبیین کرد؛ کلیات، مقصودشان است. شاید بتوان آن را در چارچوب فلسفه یا هستی‌شناسی معارف دینی تبیین کرد.

معرفت دینی کلی است که مرزهایی دارد. این مرزها از نصوص دینی آغاز می‌شود و درون آن معارفی هستند که کلی را تشکیل می‌دهند. این کل با آنچه از نصوص دینی گرفته می‌شود، سازگار است. به این معنا، ما 2 دسته معارف دینی داریم؛ دسته‌ای که با واسطه یا بی‌واسطه از متون دینی گرفته می‌شود، مثل توحید یا آنچه به توحید برمی‌گردد. دسته دوم، کلی است که در معرفت دینی حل مسئله می‌کند و با آنچه از نصوص دینی گرفته می‌شود، سازگار است. کل نظریه من همین است. در واقع به نوعی، از دیدگاه‌های کلی‌گرایانه در معرفت‌شناسی معاصر الهام گرفته‌ام تا بتوانم نقص دیدگاه‌های سنتی را تا حدی حل کنم.

معرفت‌شناسی سنتی، معرفت دینی را شبکه‌ای نمی‌دیده است؟ کاستی آن چیست که شما با نظریه شبکه معرفت دینی درصدد رفع آن برآمده‌اید؟

دیدگاه معرفت‌شناسی چندان واضح نیست. ادعای من این است که عالمان گذشته ممکن است در مقام نظر مبنی‌گرا باشند اما در مقام عمل اینگونه عمل کرده‌اند؛ مثلاً در بحث‌های فلسفی و منطقی بیشتر مبنی‌گرایی را حفظ کرده‌اند. به نظر من باید، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ تاریخی به این مسئله بنگریم. اگر از لحاظ تاریخی نگاه کنیم، عالمان دینی براساس آن الگو عمل کرده‌اند؛ به این معنا که معارفی که عالمان دینی دارند، 2- دسته است: 1- دسته‌ای که مستقیم یا غیرمستقیم از نصوص دینی گرفته می‌شوند که (اینها) مرزهای معرفت دینی را تشکیل می‌دهند. 2- دسته دوم، کلی است که با آنچه از نصوص دینی بی‌واسطه یا با واسطه گرفته شده است، سازگار است و به طور مستقل می‌تواند، در معرفت دینی حل مسئله کند. به اعتقاد من این نظریه پیچیدگی معرفت دینی را تبیین می‌کند. از نظر تاریخی هم آنگونه که گفته شد- عالمان ناخودآگاهانه براساس همین الگو (شبکه معرفت دینی) عمل کرده‌اند.

آیا بر این اساس، شما با وضع این نظریه خواسته‌اید که مجموعه تلاش‌های گسترده عالمان دینی را نظام‌مند سازید یا آنکه مدعی ابداع نظام جدیدی در فهم و معرفت‌شناسی دینی هستید که عالمان گذشته به آن توجه نداشته‌اند؟ ادعای من توصیفی است. در واقع من ساختمان معرفت دینی را بازبانی کرده‌ام، نه آنکه خواسته باشم چیزی را از بیرون بر آن تحمیل کنم. درست است که نظریه من توصیفی است ولی توصیه‌ای را هم به دنبال دارد؛ هر معرفت دینی باید براساس سازوکاری صورت گیرد.

مطالعات موردی خودم روی معارف دینی (اسلامی) این مسئله را تایید می‌کند. به نظر من خارج از این نظام (شبکه معرفت دینی) نمی‌توان در معرفت دینی چیزی را یافت؛ به این معنا که این نظریه هم معارف دینی را تبیین می‌کند و هم ارتباط آنها را با بیرون از خودشان نشان می‌دهد و اینکه چگونه و با چه سازوکاری معارف بیرونی به قلمرو معارف درونی درمی‌آیند.

یکی از آسیب‌هایی که برخی از دیدگاه‌های بومی و تلفیقی به آن دچارند، عدم سنجشگری دقیق مبناها و فرایندها و غایت‌های متفاوت امکانات فرهنگ بومی و فرهنگ مدرن است. می‌توان این انتقاد را به خیلی از نظریه‌های معاصر که به شکلی بومی در ایران عرضه شده‌اند، وارد ساخت. شما برای دچار شدن به این آسیب چه چاره‌ای اندیشیده‌اید؟

من در این زمینه خیلی کار کرده‌ام. حتی در جلساتی که در قم درباره این نظریه تشکیل شده بود، عمده نقدهایی که مطرح می‌شد مثلاً این بود که آیا نظریه شما به نسبت‌گرایی می‌انجامد؟ این بود که من در جایی اثبات کرده‌ام که مقصود از این نظریه (شبکه معرفت دینی) این نیست که هر معرفتی درست و راست است.

روش‌شناسی من، هم قیودی دارد و هم ارکانی. از یک سو معتقدم که به یک نحو باید هم از دیدگاه‌های جدید بهره گرفت و هم از مباحث سنتی. نمی‌توان یکی را اولویت داد و دیگری را نفی کرد. مثلاً سنت‌گراها مباحث گذشته را اصل قرار می‌دهند و به مباحث نوین توجهی ندارند. نواندیشان دینی عکس قضیه را عمل می‌کنند. من به اصالت هردو معتقدم و با دیدی انتقادی با دیدگاه‌های جدید روبه‌رو می‌شوم؛ به این معنا که دیدگاه‌های نسبت‌گرا را کنار می‌گذارم. دیدگاه من رئالیستی است؛ زیرا دیدگاه غیررئالیستی با تفکر دینی سازگار نیست.

در هر حال، تلاش من این است که یک سیستم بسازم که یک مرحله آن بیولوژی نص است و مرحله دیگر آن شبکه معرفت دینی نیز وحی و افعال گفتاری و معناشناسی شناختی قرآن است. من در پژوهش‌هایم اینها را به تدریج و پازل‌وار کنار هم می‌چینم. اینها به موازات هم یک چارچوب کامل را برای فهم دین می‌سازد.

در جایی اشاره کردید که نظریه «؛شبکه معرفت دینی» یک بازبانی نظام معرفتی گذشتگان و از سویی تصحیح کاستی‌های آنان بوده است. آیا این نظریه معیار درستی (صدق) و نادرستی (کذب) برداشت‌ها و فهم گذشتگان را به دست می‌دهد؟

نظریه «؛شبکه معرفت دینی» در 2 معنا نظام‌مند است؛ یکی آنکه من نظامی را کشف کردم و عملاً در آن به نظریه‌ای رسیدم که به نظر من از لحاظ تاریخی تایید شده است و دیگر آنکه گذشتگان درست عمل می‌کرده‌اند اما نظریه‌ای آگاهانه در این زمینه نداشته‌اند. وقتی نظریه‌ای را آگاه یافتیم، می‌توانیم لوازم آن را هم آگاهانه دنبال کنیم. بی‌تردید براساس این نظریه می‌توان تمام آن چیزهایی را که بی‌گدار و بیهوده داخل معرفت دینی شده، طرد کرد؛ از این رو، هر نظریه‌ای هم لبه ایجابی دارد و هم لبه سلبی؛ یعنی برخی چیزها را اثبات می‌کند و برخی چیزها را هم سلب می‌کند. نگاه سنتی این امکان را به ما نمی‌داد.

نکته دوم اینکه براساس آنچه گفته شد، می‌توانیم به وجود مترادف و سنج‌های برای درستی و نادرستی معرفت‌ها قائل شویم. این مترادف‌ها زبان‌شناسی، معناشناسی و نشانه‌شناسی هستند. در معناشناسی قرآن، من کل تاریخ تفسیر را نقد کرده‌ام. بررسی کرده‌ام که چرا مثلاً فخر رازی در فهم این آیه دچار اشتباه شده و از کدام اصل زبان‌شناختی تخطی کرده است. ممکن است روزی، کسی مبنای من را نقد کند. این دور نیست.

همشهری آنلاین- محمدرضا ارشاد